



۱۱

ویژه نامه سینمایی به مناسبت شهادت سردار قاسم سلیمانی

عروج بادیگارد

مروری کوتاه بر ارتباط دنیای کتاب
با سردار شهید قاسم سلیمانی

صحیفه سلیمانیه

۱۰

این صبر که من می‌کنم افشردن جان است...

فرهنگ

شنبه ۱۴ دی ۱۳۹۸ :: شماره ۵۵۶۷



۱۲

جام جم

پشت صحنه

واکنش هفته

انتقادات تند

مایکل مور از ترامپ

این اولین بار نیست که هنرمندان آمریکایی از سیاست‌های غلط و قلدرانه مسؤولان کشورشان انتقاد می‌کنند. آنها بارها در برابر اتفاقات مختلفی که آمریکا تصمیم‌گیرنده‌اش بوده و به گوشه‌ای از جهان و مردمانش لطمه زده واکنش نشان داده‌اند. روز گذشته هم پس از شهادت سردار سلیمانی در حمله تروریستی آمریکایی‌ها، مایکل مور، کارگردان و مستندساز این کشور پيامی کنایه‌آمیز منتشر کرد.

او با انتشار تصویری در صفحه اینستاگرام خود نوشت: ایران به دنبال جنگ است؛ ببینید چقدر کشورش را نزدیک پایگاه‌های نظامی مقرر کرده است!

در تصویر منتشرشده که دربردارنده نقشه ایران و همسایگانش است، مشاهده می‌شود که پایگاه‌های نظامی آمریکا در کشورهای منطقه به تعداد زیادی در کشورهای اطراف پراکنده‌اند و تمام مرزهای شرقی، غربی و جنوبی ایران را دربر گرفته‌اند. مایکل فرانسیس مور، کارگردان مستندساز آمریکایی برنده يك جایزه نخل طلايي كن است. او در رشته خبرنگاری تحصیل کرده و سپس به فیلمسازی مستند و برنامه‌سازی برای تلویزیون روی آورده است. ویژگی اصلی فیلم‌های او زبان تند و جسورانه‌اش علیه سیاستمداران به‌خصوص سیاستمداران آمریکاست.

او همچنین کتابی به نام «وطنم کجاست» را تألیف کرد و انتقادهای صریح و تندی علیه دولت جورج بوش وارد کرد.



او پس از انتشار تصویر قبلی، تصویری هم از سردار سلیمانی منتشر کرد و نوشت: سلام بر همشهریان آمریکایی. این مرد را می‌شناسید؟ آیا می‌دانستید او دشمن شماسست؟ چی؟ هرگز نام او را نشنیده‌اید؟ تا پایان امروز به شما آموزش داده می‌شود که از او متنفر باشید. خوشحال خواهید شد که ترامپ او را ترور کرد. شما همین کاری که می‌گویند را انجام می‌دهید. آماده شوید که در پایان تعطیلات به خانه خود بازگردید.

آماده شوید تا پسران و دختران خود را برای مرگ در يك جنگ جدید بفرستید. جنگ، ثروتمندان را ثروتمندتر می‌کند. جنگ خوب است. جنگ يك حواس‌پرتی ضروری است. جنگ صلح است. ترامپ فرمانده ماست! دهه جدید مبارک. البته طولانی نخواهد شد. هیس... هیس... بخواب... هیچ تبانی نبود... من فقط به يك مرد در خیابان پنج گوله شلیک کردم فقط به این دلیل که می‌توانم... متأسفم، اما به دلیل این اتفاق باید انتخابات را به تعویق انداخت....

فرمانده ۶۶ ساله حشد الشعبی عراق را بیشتر بشناسیم؛ کسی که در حادثه روز گذشته خونش با خون حاج قاسم یکی شد

فرمانده بدون مرز



محمدصادق علیزاده
فرهنگ و هنر

می‌خندد، روبه‌روی دوربین نشست و دارد درباره فرزندانش حرف می‌زند. چهار دختر دارد. حالا این که چرا معروف به ابومهدی شده هم خودش مساله‌ای است. یکی از دخترانش دکترای روابط بین‌الملل دارد. دیگری فوق‌لیسانس مهندسی معماری است. سومی هم کارشناسی ارشد مهندسی شیمی دارد و چهارمی هم دانشجویست. فرمانده ۶۶ ساله عراقی خانواده آرامی دارد. تصویری از همسر یا دخترانش در رسانه‌ها نیست.

کسی چه می‌داند؟! شاید همین یکی از دلایلی بوده که قبل از هجوم به مناطق تحت سيطرة داعش در شمال عراق با ریش‌سفیدان و روسای قبايل و عشایر شیعه و سنی عراق به گپ و گفت بنشیند و اطمینان دهد جان و مال و ناموس و زن و بچه آنها، جان و مال و ناموس و زن و بچه خودش است. اطمینان بدهد خانه و زندگی‌شان در امان است و فقط دو سه هفته‌ای هم‌ان آنها خواهند بود آن هم صرفاً برای پنجه در پنجه انداختن با داعش و بعد هم منطقه را تحویل خودشان خواهند داد. هر چه باشد کسی که پدر چهار فرزند دختر است، قلب رئوفی پیدا می‌کند. نمی‌کند؟!

متولد بصره

فرمانده ۶۶ ساله عراقی، ۶۶ سال قبل در بصره به دنیا آمده بود؛ شهری در نزدیکی مرز ایران. از پدر و مادری که بعد از تقسیم منطقه به قلم خودنویس دیپلمات‌های انگلیسی و فرانسوی روی ویرانه‌های امپراتوری عثمانی و بستان معاهده سایکس‌پیکو، حالا پدر فرمانده این سوی خط بود و تابعیت عراقی داشت و مادرش هم آن سوی خط مرزی و تابعیت ایرانی! جمال جعفر ابراهیمی، اما از همان ابتدای دوره جوانی تا همین دیروز که به ضرب موشک هدایت‌شونده آمریکایی‌ها به شهادت رسید، برای خودش مرزی قائل نبود.

صبح پنجشنبه رفته بودم تشییع پیکر شهید محمد جعفر حسینی از رزمندگان افغانستانی مدافع حرم. در صفحه شخصی‌ام پیکری در مدح شهید نوشتم و منتشر کردم. در مدح مبارزان بدون مرز که پنجه در پنجه خصم انداخته‌اند. از خدا که پنهان نیست از شما هم نپاشد. اما فکر نمی‌کردم ۲۴ ساعت بعد خون چند نفر دیگر از این مبارزان بدون مرز دوباره بر زمین بریزد. این مرتبه اما کیلومترها آن طرف‌تر در حوالی فرودگاه بغداد. این بار اما تقدیر آن بود که خون ایرانی و عراقی برود توی هم. این طرف سردار بزرگ ایرانی بود که کمر تکفیری‌ها را در سوریه شکسته بود و آن طرف هم سردار بزرگ عراقی که کمر داعش را در عراق، حالا من اینجا در تحریریه جام‌جم نشسته‌ام تا درباره این مردان بنویسم و بغضی که بیخ گلویم را خفت کرده و رها نمی‌کند؛ بغضی که بیش از آن که برای این مردان باشد برای امثال چون خودم است که بزرگی اینها، خیلی حقارت را به رخ کشیده‌اند. ورق بزنید و زحمت همکارانم را در صفحات فرهنگی و دیگر صفحات درباره حاج قاسم بخوانید. من اما مناسب دیدم کمی درباره دیگر شهید حادثه تروریستی دیروز حرف بزنم. مرد بزرگی که اگر بیش از حاج قاسم نباشد حتماً کم از او نیست. کسی که بالاخره بعد از ۴۰ سال جهاد، مدزش را گرفت تا خونش در راه خدا ریخته شود آن هم نه توسط داعش و تکفیری‌ها یا حتی

اسرائیلی‌ها؛ همه اینها دشمنان کوچکی برای حاج ابومهدی بودند.

چه زمانی که در حزب الدعوه عراق کار فرهنگی می‌کرد، چه زمانی که به دلیل بغض صدام به اجبار به کویت گریخت، چه زمانی که حکم اعدام کویتی‌ها باعث شد اوایل دهه ۶۰ راهی ایران شود و بعدش هم لشکر بدر و معاونین عراقی و در افتادن با صدام و گرفتن انتقام خون علی صیاد شیرازی از مجاهدین خلق و...

فرمانده ۶۶ ساله عراقی سوزه گزارش ما، مهندس راه و ساختمان بود. بعدها هم فوق‌لیسانس روابط بین‌الملل گرفته بود. او می‌توانست مثل خیلی از روشنفکران جوامع جهان سوم، دست خانواده‌اش را بگیرد و راهی یکی از کشورهای اروپایی شود و زندگی و کار و بار آرامی برای خودش تشکیل دهد. ابومهدی اما پاسخ این سوال را سال‌ها بعد به یکی از خبرنگاران داد: وقتی فرمانده حشدالشعبی (نیروی بسیج مردمی) عراق بود و کمر داعش را در این کشور شکسته بود؛ «زندگی و حیات و تفریح من جهاد است!»

آدم‌هایی که تعریف مرز را به هم می‌ریزند

خیلی‌ها ابومهدی را با جمله معروفی می‌شناسند که چند سال قبل از او دست به دست شد: «من سرباز حاج قاسم هستم!» خیلی‌ها شاید تصورشان از همراهی و همدلی ابومهدی با دوستان ایرانی‌اش به سال‌های اخیر برگردد و رفت و آمد و زحمتی که حاج

مهندس ۶۶ ساله عراقی می‌توانست همان ۳۰ سال قبل دست زن و بچه را بگیرد و به دلیل مغضوب شدن از ناحیه صدام، پناهندگی و اقامت در یکی از کشورهای آرام اروپایی را برای خودش دست و پا کند اما راه دیگری را انتخاب کرد؛ راه دیگری که سر از لیست سیاه تحریم و ترور آمریکایی‌ها درآورد. راهی که در نهایت رسید به حادثه دیروز و تیتیر یک رسانه‌های دنیا! ابومهدی مهندس بعد از ۴۰ سال بی‌خوابی و دوندگی و شب و روز بیدار ماندن حالا یک روح سبک و مطمئن و آرام یافته است که به سوی پروردگارش می‌رود که فرمود یا أَتَيْتُهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةَ الرَّجْعِيَّ إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّضْمِيَّةً...

کیست؟ فارس کیست؟ وقتی آدم به این سوال‌ها فکر می‌کند و در آنها غرق می‌شود، تازه دوزاری‌اش می‌افتد که مثلاً چرا باید کسی مثل علی صیاد شیرازی برای همین ابومهدی و دوستانش آنقدر مهم و بلندمرتبه باشد که به تلاقی نیروش، به یکی از پایگاه‌های همان ایرانیانی هجوم برند که ۱۱ سال قبل علیه ایرانی‌ها اسلحه کشیده بودند و جالب آن که همان‌ها در خاک عراق ریشه دوانده بودند. جایی که قرار بود وطن ابومهدی باشد و دیگر عراقی‌هایی که تعاریف نظام بین‌الملل را به هم ریخته‌اند که مرز چیست و ایرانی کیست و عراقی کیست و فارس کیست و عرب کیست؟!

یک پایان پرافتخار

سال‌ها بعد از هجوم به لانه مجاهدین خلق در پادگان حبیب و زمانی که فرمانده بلندپایه حشدالشعبی بود و به جنگ داعش و سرطان سیاه منطقه رفته بود. از فرمانده درباره ترکیب جالب شیعی و سنی حشدالشعبی پرسیدند. پاسخش دوباره آن سوال‌ها را توی ذهن می‌آورد که مرز چیست؟! ایرانی کیست؟! کرد کیست؟! فارس کیست؛ «ما شیعه هستیم... سنی‌ها هم اما به ما ملحق شدند. [این قانون شده] طبق قانون ۳۰ درصد حشد باید اهل تسنن باشند. حشد از همه عراقی‌هاست؛ شیعه، سنی، ترکمن، کرد، ایزدی، مسیحی...»

جنگ ایران و عراق که تمام شد، ابومهدی یک علامت سوال بزرگ برایش درست شد. به قول خودش صدام در بغداد باقی مانده بود و آنها. خودش و بقیه عراقی‌های مانند خودش آواره شده بودند. راهی به خاک عراق نداشتند. این طرف هم در ایران چه باید می‌کردند؟! فرمانده ۶۶ ساله نیروی بسیج مردمی لیخند می‌زند و از ۲۸ سال قبل یاد می‌کند: «آن زمان آقا گفتند بدر آورنده عراق نقش مهمی ایفا خواهد کرد!» فرمانده لیخند زده و قدرت این روزهای حشد را مثال زده بود که بسیاری از فرماندهان امروز حشد، فرماندهان سپاه بدر هستند. همان‌هایی که به قول خودش در آن روزها مانده بودند چه کنند. فرمانده اما خبر نداشت که خون او دیگر همراه مجاهدش قاسم سلیمانی، اتفاق‌های دیگری را برای منطقه رقم خواهد زد.

حیف است! حیف است پایان زندگی این آدم‌ها یک مرگ پرافتخار نباشد. حیف است این آدم‌ها در حجاب بمیزند. حاج قاسم را خیلی‌ها می‌شناسند. همین هم باعث شد وقتی فرمانده ۶۶ سال عراقی که مدتی قبل روبه‌روی دوربین یک مستندساز ایرانی نشسته بود، جمله‌اش خیلی دست به دست شود و احتمالاً برای خودش هم حاشیه درست کند. او اما ابایی از رانند حقیقت بر زبان نداشت: «من سرباز حاج قاسم هستم!»



همه بودیم، کل بچه‌های گروه فرهنگ و هنر فارغ از این که شیفت کاری‌مان

است یا نه سر جایمان نشسته و مشغول کار بودیم. دیروز را می‌گویم. بودیم اما خوشحال نبودیم، مثل اغلب روزها سر به سر هم نگذاشتیم و نخندیدیم. از شوخی و خنده خبری نبود. فقط صدای کیبورد می‌آمد و تایپ کردن، گاهی هم سوالی برای انجام هماهنگی‌کارها.

همه آمده بودیم تا صفحاتمان را به حاج قاسم اختصاص دهیم و درباره‌اش بنویسیم. ما هم مثل شما ناراحت، غمگین و بهت زده بودیم از جمعه تلخی که شروع کرده‌ایم. صبحش را با خبر شهادت سردار سلیمانی و حالا هم باید می‌نوشتیم از نظرات هنرمندان و چهره‌های برجسته فرهنگی کشور درباره این ضایعه دردناک.



محمدصادق علیزاده، دبیر گروه فرهنگ و هنر دست به کار شد تا از دیگر شهیدی بنویسد که در همین حادثه تروریستی درگذشته است. علیزاده درباره ابومهدی المهندس، معاون رئیس بسیج مردمی عراق (حشدالشعبی) مفصل نوشت و سعی کرد شخصیت و جایگاه او را در قالب گزارشی که می‌نویسد، بیان کند.



صابر محمدی هم رفت سراغ ماجراهای سردار سلیمانی و کتاب. کتاب‌هایی که سردار توصیه کرده بخوانیم، کتاب‌هایی که درباره‌اش نوشته شده و... البته به این نکته هم اشاره کرده که سردار انتشار خاطراتش را به زمانی بعد از مرگش موکول کرده بود و حالا با خبر شهادتش احتمالاً این کتاب هم منتشر شود. آذر مهاجر هم در نوشتن صفحه ۱۰ امروز محمدی را همراهی کرده و رفته سراغ واکنش‌های هنرمندان درباره شهادت سردار سلیمانی. همین‌طور بخشی از اشعار سروده‌شده درباره ایشان را هم انتخاب کرده و در صفحه جای داده است.



در صفحه بعدی هم علی رستگار هم با محمد خزاعی، تهیه‌کننده سینما که تهیه‌کنندگی «به وقت شام» را هم در کارنامه خود دارد، گفت‌وگو کرده است. خزاعی در این مصاحبه از کمک‌های سردار سلیمانی برای ساخت این فیلم صحبت کرده و تأکید می‌کند سردار حامی فیلم بوده و ابراهیم حاتم‌کیا، کارگردان آن را هم به سوریه برده تا از نزدیک اتفاقات پیش آمده را ببیند.



ساناز قبری هم که امروز به سفری یک‌روزه رفته بود، بلافاصله با شنیدن خبر خودش را به روزنامه رساند و با علی رستگار همراه شد تا سایر مطالب صفحه ۱۱ را بنویسد و آماده نشر کند.



آخرین صفحه فرهنگ و هنر امروز را هم حامد عسکری نوشته است، شاعر و ترانه‌سرای که همکاران در روزنامه هم هست. او روایتی خواندنی نوشته از اولین مواجهه‌اش با تصویر سردار سلیمانی در شش سالگی تا صبح تلخ دیروز و خبر شهادت سردار. این هم از صفحه ۱۲ امروز.